«کما اراد فی اللوح»؛ تطابق فعل الهی با لوح

خب، به عبارتی که در حدیث شریف بود، برگردیم. حضرت علیه السلام فرمودند: «کما اراد فی اللوح». آیا «کما اراد» را به «کان» بزنیم و «فی اللوح» به کان بخورد؟ یا «فی اللوح» به خود «اراد» بخورد؟ آنچه که الآن می‌خواهم احتمالش را تقویت کنم این است که «فی اللوح»، به «اراد» بخورد. «کما اراد فی اللوح». یعنی اراده‌ای که از مبادی کار است، یکی اراده صفت فعل است، منتزع از مقام فعل است. یک اراده‌ای است که آن را تقسیم‌بندی هم کرده‌اند. اینجا یک مراتبی از علم در نظر می‌گیریم که از مبادی اراده صفت فعل است. لذا «فی اللوح»، به «اراد» می‌خورد. پس آنچه که در لوح نوشته شده است، مراد می‌شود. «فکان کما اراد فی اللوح»؛ یعنی مطابق مراد او است، نه متخلف از آن. «یفعل ما یشاء» و «یحکم ما یرید»؛ آنچه که اراده می‌کند، حتماً مطابق مراد او انجام می‌شود، لذا می‌فرمایند: «کما اراد فی اللوح». یعنی آنچه که مراد او بوده است و آنچه که در خارج انجام می‌شود، متخلف از اراده او نیست.

تعابیر لوح محفوظ و لوح محو و اثبات

اما حالا کلمه لوح چیست؟؛ بحث لغوی کلمه لوح، خیلی زیبا و جذاب است. در آیات شریفه آمده است و به کار رفته است. در روایات و بحث‌ها هم خیلی مفصل آمده است. علماء، عبارتی دارند که اگر در نرم‌افزارها نگاه کنید، صریحاً در نص نیامده است. اما عبارتی است که علمای بزرگ از مجموع ادله شرعیه اصطیاد کرده‌اند، آن هم تعبیر «لوح المحو و الاثبات» است. لوح محفوظ و لوح المحو و الاثبات. ما در احادیث، لوح المحو نداریم، اما از ادله متعددی مرحوم مجلسی و دیگران تعبیر به لوح محو و اثبات می‌کنند. حتی به نظرم در ملاذ الاخیار بود - نه در مرآة - علامه مجلسی فرمودند: امام علیه السلام فرمودند: «لو لا آية في كتاب اللّه، لأخبرت بما يكون إلى يوم القيامة»[1]. در ذهن بنده «کل واحد منکم» هم بود، بعد دیدم در تعبیرات دیگری آمده است اما در ذیل آیه، نیامده است. در تفسیر مبارک عیاشی است. حیف این تفسیر که هم اکنون، نصف آن در دست ما است. تأسف دیگر اینکه نصفی هم که هست، از آن نسخه‌ای است که سندهایش را اسقاط کرده‌اند. همه اینها سند داشته است. اینها خیلی موجب تأسف است. از بهترین بشارتها برای کسانی که در فضای علم هستند، این است که کسی در جایی از زمین یک نسخه از تفسیر عیاشی پیدا کند.

بدا به‌معنای تصمیم جدید

در این تفسیر مبارک، ذیل آیه شریفه «يَمْحُوا اللّهُ ما يَشاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ»، خیلی احادیث مفصلی به تفصیل آمده است. «یمحوا ما کان ثابتا و یثبت ما لم یکن ثابتا». از این تعابیر زیاد آمده است. راجع به بداء که «ما عُبِدَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ»، ذیل آیه شریفه، اشاره فرموده‌اند. از جملات کوتاهی که یک دنیا مطلب در آن هست، ذیل همین آیه شریفه در تفسیر عیاشی هست؛ حضرت علیه السلام فرمودند: «أنّ اللّه لا يبدو له من جهل»[2]. این جمله

خیلی کوتاه است، ولی پر بار است. یعنی برای هر کسی بدا می‌شود، بدا له عن جهل. یک چیزی نمی‌دانست، صحنه عوض شد و یک چیزی را دانست؛ لذا تصمیم جدیدی گرفت. «ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعۡ مَا رَأَوُاْ ٱلۡأٓيَٰتِ لَيَسۡجُنُنَّهُۥ»[3]. «بدا له» چند معنا دارد، معنایی که کاربرد زیادی دارد به‌معنای تصمیم گرفتن است. تصمیم جدید گرفتن است.

تحقیقی در بداء

«أن الله لا يبدو له من جهل»

شاگرد: در غیر خالق هر کجا این بدا باشد، حتماً از جهل است؟ یا به تبدل اراده هم بدا گفته می‌شود؟

استاد: می‌تواند باشد. محال نیست. ولی نوعاً به این صورت است. ولی امام علیه‌السلام در این حدیث فرمودند: «أنّ الله لا يبدو له من جهل»؛ یعنی ممکن نیست برای خالق متعال بدا حاصل بشود، بدایی که از ابهام و جهل باشد. بلکه علم محیط او از قبل، بر همه چیز احاطه دارد. «بدا لله» یک تعبیری از ظهور مراتب خلق است، تعبیری از ظهور دورانی است که در لوح محو و اثبات صورت می‌گیرد. علی ای حال، در این تفسیر، ذیل این آیه خیلی روایات خوبی داریم. البته در نهج‌البلاغه هم هست، حضرت علیه السلام قسم خوردند: «وَ اللهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلِجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللهِ صلّى اللهُ عليه وآله»[4]. حضرت علیه السلام قسم خوردند که همه چیزها را تا آخر کار می‌توانم برای شما بگویم. ظاهراً آیه «يمحوا الله ما يشاء و يثبت و عنده أم الكتاب» در نهج‌البلاغه هم بود.

چیزی که گفتم برایم تعجب‌آور بود و خلاف چیزی است که به ذهن می‌آید، این بود که علامه مجلسی در ملاذ الاخیار فرموده‌اند که این حدیث «لولا آية يمحو الله ما يشاء» اشاره به این دارد که ام الکتاب لوح محو و اثبات است. ایشان به این صورت فهمیده‌اند. قبلاً که مباحثه بود، این جور به ذهنم می‌آید که برعکس است. آیه شریفه دارد هر دو جهت را می‌گوید و امام علیه‌السلام هم می‌گویند: «لولا آية يمحوا الله ما يشاء و يثبت و عنده أم الكتاب» همه چیز را می‌گفتم. اما معنایش این نیست که ام‌الکتاب همان لوح محو و اثبات است. هیچ منافاتی ندارد که در آیه «يمحوا الله ما يشاء و يثبت و عنده أم الكتاب»، ام الکتاب می‌تواند لوح محفوظ باشد که آیه هر دوی آن‌ها را بیان می‌کند. نه آن حدیثی که در تفاسیر شیعه هست که خدای متعال کتابی را تدوین فرموده است و بعد «يمحو ما يشاء و يقدم ما يشاء». آن لوح محو و اثبات است و مانعی ندارد. اما آیا این ام الکتاب همین است؟! در آن حدیث نیست. نمی‌دانم علامه از کجا فرموده‌اند. اگر تأییدی برای فرمایش ایشان پیدا کردید، بفرمایید.

«لو لا آية في كتاب الله لأخبرت بما يكون إلى يوم القيامة»

شاگرد: ذیل همین آیه برخی می‌گویند که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به ائمه از ام الکتاب خبر داده است، ما هم جواب می‌دادیم که حضرت علیه السلام فرمودند: «لاخبرتكم»، نفرمودند: نمی‌دانم. یعنی من حرف نمی‌زنم و به شما خبر نمی‌دهم. در کتاب خصال مرحوم شیخ صدوق هم دارد: «بنا يمحو ما يشاء و بنا يثبت»[5]، در زیارت امام حسین علیه‌السلام دارد: «وبكم يمحق ما

یَشآءُ وَبِکُمْ یُثْبِتُ».

استاد: بله؛ علی ای حال، این فرمایش شما جای خودش را دارد. فضای این بحث هم فضای خیلی خیلی بالاتر از مثل ذهن من طلبه است. در روایات متعددی، در تفسیر عیاشی، توضیحات خوبی برای همین آمده است که خداوند متعال، چندجور لوح دارد و چند جور کتاب دارد. انواعش و خصوصیاتش و بدائش را بیان کردهاند و اینکه اطلاع انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بر کدام یک از آنها است و در کدام یک از آنها بداء حاصل میشود. مثلاً فرمودهاند: اگر یک جایی باشد که لازمهاش تکذیب رسل باشد، خدا بداء را در آنجا نمیآورد. پس آنهایی که تکذیب رسل و امر قبیح بر آن مترتب بشود، خداوند متعال انجام نمیدهد. بداء در اینها نمیآید. بداء در کجا است؟؛ بداء در اخباراتی است که ریخت آن، ریخت تکذیب رسل نیست و مواعید الهی نیست. یک مواردی است که غیر از اینها است. وقتی هم دارند خبر میدهند یک اطلاعی از ورائش دارند. این خیلی خیلی مهم است.

اخبار حضرت عیسی علیهالسلام به گنج

نمیدانم شما تشریف داشتید یا نه، در این مباحثات مکرر گفتهام؛ محتوای آن از بس لطیف است، مثل منی نمیتواند کلش را بگوید. ولی درک همین ظاهرش هم بسیار لطیف است. در بحارالانوار هست که محضر حضرت عیسی علیهالسلام سه نفر نشستهبودند. مخاطبشان سه نفر بودند. چندین بار گفتهام. اشاره میکنم تا بعداً ببینید. حضرت علیه السلام، زیر درختی نشستهبودند و سه نفر هم همراه ایشان بودند. حضرت علیه السلام فرمودند: زیر این درختی که در سایهاش نشستهاید، زیر ریشهاش، یک گنج خیلی قیمتی است. خیلی مهم است. سه نفر در راه بهدستآوردن این گنج کشته میشوند. حضرت علیه السلام، این را فرمودند و راه افتادند و رفتند. وقتی فاصله گرفتند و مجلس تمام شد، آن سه نفر که با هم بودند، گفتند: خب الآن خبر مخبر صادق بود، هیچ کسی غیر از ما خبر از این گنج ندارد. پس ما برویم و این را به دست بیاوریم. گنجی است که نصیب ما شده است. آمدند و شکافتند و رسیدند. دیدند که عجب گنجی است! چه دم و دستگاهی است. آن را بیرون آوردند. در بیابان بود. آن را گذاشتند. خسته شدهبودند. گفتند چه بکنیم؟ خستگی رفع بشود و بعد آن را تقسیم کنیم. تئلیث کنیم. گفتند: خب حالا چیزی نداریم، بخوریم. یکی از ما به آبادی برود و یک چیزی بخرد و بیاید و بخوریم. یکی را فرستادند تا چیزی بخرد و بیاید. وقتی او رفت، این دو نفر شروع به صحبت کردن با هم کردند. گفتند: خب، چرا این گنج را سه قسمت کنیم؟؛ اگر من و تو باشیم، نصف به نصف میشود و سهم ما بیشتر میشود. او بیخودی خودش را همراه ما کرده است. گفتند: کاری ندارد، وقتی برگشت فوری دست و پایش را میبندیم و او را میکشیم. دیگران هم که از او خبر ندارند، وقتی از او راحت شدیم، گنج بین من و تو نصف نصف میشود. کسی هم که رفت غذا بگیرد، در راه گفت: خب چرا سه قسمت کنیم؟؛ اگر من یک سمی وارد این غذا بکنم، آنها میخورند و میمیرند، لذا کل آن گنج برای من میشود. غذا را سمی کرد و با ظرف غذا برگشت. وقتی رسید، آنها او را گرفتند و کشتند. بعد هم نشستند و غذا را خوردند. وقتی غذا را خوردند، مردند. حضرت عیسی علیه السلام فرموده بودند که زیر این درخت یک گنجی است که سه نفر در راه بهدستآوردن آن، جانشان را از دست میدهند.

شاگرد: گنج چه شد؟

استاد: گنج ماند برای امروز ما، تا ببینیم اخبار این پیامبر اولو العزم حضرت عیسی علیه السلام، در اینجا چه نقشی داشته است.

شاگرد: حضرت علیه السلام وقتی آمده و دیدند، فرمودند: «هکذا تفعل الدنیا باهلها».

استاد: آن درست است. آن جهت اخلاقی ماجرا است. نمیدانم، میتوانم لطافت را برسانم یا نه.

شاگرد۲: اگر حضرت علیه السلام نمی فرمودند که چیزی نمیشد.

استاد: بله؛ اگر نمیفرمودند، چیزی نمیشد. حضرت علیه السلام از چه چیزی خبر میدهند؟ در این-جا چه میشود؟ خود اخبار ایشان مگر در سلسله اسباب و علل نقش اصلی ندارد؟! خب، مخبر عنه چه بود؟ خیلی این حدیث لطیف است. حضرت علیه السلام نگفتند تا آنها قصد کنند همدیگر را بکشند. ببینید چه کارهایی است! عجایب است! حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] مکرر در مکرر میفرمودند- پناه بر خدا! - میگفتند که خودمان را بالا نگیریم و نگوییم ما از بهشت آمدهایم و آنها از جهنم آمدهاند. در هر کدام از ما یک معاویه هست. فقط باید [زمان و مکان مناسب و] جایش بشود؛ باید زمینهاش فراهم بشود، آن وقت معلوم میشود [که ما این را داریم] . استاد ما: آقای علاقهبند، در یزد، با لبخند میفرمودند: بین مردم معروف است که خواندن زیارت عاشورا، آمد و نیامد دارد. یزدیها زیاد به کار میبردند. آمد و نیامد، یعنی گاهی سبب رحمت میشود و گاهی هم برعکس است. بعد ایشان با لبخند میفرمودند: گاهی که انسان زیارت عاشورا میخواند، میبیند دارد خودش را هم لعن میکند! پناه بر خدا! اگر سر جایش ما جزو بنی امیه باشیم، چه؟! به وقتش معلوم میشود. در زیارت عاشورا هر کدام میگوییم؛ «وَ شایَعَتْ وَ بایَعَتْ وَ تابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ الی یوم القیامه».

قول خلیفه ثانی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ «دون ما تری خرط القتاد»

وقتی پیامبر خدا حضرت عیسی علیه السلام، نگاه میکردند و این سه نفر در آنجا نشستهبودند، چه چیزی در چشم نبی اللّه بود که در این سه نفر میدیدند حاضر است برای یک ذره درهم و دینار و گنجی که درآوردهاست، یک نفس محترمی را بکشد تا سهمش بیشتر بشود. علی ای حال ما نمیدانیم. همین اندازه عرض کردم هر چه روی این حدیث فکر کنیم، هم لطافتش را بیشتر میبینید و هم اینکه غیر از لطافت خود حدیث، جاهای دیگر از معارف حل میشود. لذا اینکه آقا [یکی از حاضران] فرمودند، حضرت میگویند نه اینکه من بداء را ندانم، بلکه اگر شروع به کارهایی کنیم - مثل کاری که حضرت عیسی علیه السلام انجام دادند - آن وقت است که ... و الا سائر مردم، خیلی خیلی کوچکتر بودند از اینکه بخواهند نزد دستگاه انبیاء و اوصیاء.... پناه بر خدا! در شد و گفت: «دون ما تری خرط القتاد». ببینید نمیدانند به چه کسی چه میگویند. حضرت علیه السلام بعد از شهادت پیامبر خدا صلّیاللّهعلیهوآله تشریف آوردند و به خلیفه اول گفتند چرا این کارها را کردی؟! تصمیم جزمی گرفت که فردا به مسجد بیایی و بگویی. شب خلیفه دوم رفت و گفت اینها سحر است، علی علیه السلام سرت کلاه گذاشته است. ببینید روایت مفصلش در بحارالانوار هست. فردا در موعده حضرت تشریف آوردند. خلیفه ثانی در شد و گفت «دون ما تری خرط القتاد»[6]! اما او چه خبر دارد که به چه کسی چه میگوید! ولی خب گفتند. میخواهم این را عرض کنم. اینها چیزهایی است که خبرش به ما رسیده است.

شاگرد: ...

استاد: هر کجا میبینید احتمال حصول شبهه هست، این را نگویید. من اینها را میگویم تا اگر نشنیدهاید، طلبگی شنیده باشید. و الا شما در محافل عمومی هر کجا میبینید هر حرفی زمینه شبهه فراهم میکند، نگویید. اگر توجه داشته باشید که گفتنش شبههناک است، دیگر آن را نمیگوییدی. چرا آدم چیزی بگوید که دیگری را به شبهه بیاندازد. ولی اگر اصل حرف و خود روایت را بگوییدی و روی این مسائلش تأکید نکنید، ذهن مردم میگیرد و کاری به تحلیلش ندارند. ذهنشان

جلو می‌رود. اصل روایتش مانعی ندارد. من یادم هست که در بحارالانوار آن را دیدم.

---

[1]. علامه مجلسی،مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول عليهم السلام، ج ۳، ص ۹۷.

[2]. العياشي، تفسير العيّاشي، ج ۲، ص ۲۱۸.

[3]. يوسف، آیه ۳۵.

[4] نهج البلاغه (بر أساس نسخه صبحي صالح)، ج 1، ص ۲۵۰.

[5] . شيخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۶۲۶.

[6]. علامه مجلسی،بحار الأنوار (مؤسسة الوفاء)، ج ۲۹، ص ۴۵.

بازبینی #2
ایجاد شده 5 اکتبر 2025 14:33:09 توسط ... .
به روزرسانی شده 5 اکتبر 2025 15:58:50 توسط ... .